

کتاب روت

نعومی و عروسانش

و واقع شد در ایام حکومت داوران که قحطی در زمین پیدا شد، و مردی از بیت لحم یهودا رفت تا در بلاد موآب ساکن شود، او و زنش و دو پسرش.

۲ و اسم آن مرد ایلمک بود، و اسم زنش نعومی، و پسرانش به مخلون و کلیون مسمی و افراتیان بیت لحم یهودا بودند. پس به بلاد موآب رسیده، در آنجا ماندند.

۳ و ایلمک شوهر نعومی، مرد و او یاد و پسرش باقی ماند.

۴ و ایشان از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی عرفه و نام دیگری روت بود، و در آنجا قریب به ده سال توقف نمودند.

۵ و هر دو ی ایشان مخلون و کلیون نیز مردند، و آن زن از دو پسر و شوهر خود محروم ماند. پس او یاد و عروس خود برخاست تا از بلاد موآب برگردد، زیرا که در بلاد موآب شنیده بود که خداوند از قوم خود تفقد نموده، نان به ایشان داده است.

۷ و از مکانی که در آن ساکن بود بیرون آمد، و دو عروسش همراه وی بودند، و به راه روانه شدند تا به زمین یهودا مراجعت کنند.

۸ و نعومی به دو عروس خود گفت: «روید و هر یکی از شما به خانه مادر خود برگردید، و خداوند بر شما احسان نکند، چنانکه شما به مردگان و به من کردید.

۹ و خداوند به شما عطا نکند که هر یکی از شما در خانه شوهر خود راحت یابید.» پس ایشان را بسید و آواز خود را بلند کرده، گریستند.

۱۰ و به او گفتند: «ی بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم برگشت.»

نعومی گفت: «ی دخترانم برگردید، چرا همراه من بیاید؟ آیا در رحم من هنوز پسران هستند که برای شما شوهر باشند؟

ای دخترانم برگشته، راه خود را پیش گیرید زیرا که برای شوهر گرفتن زیاد پیر هستم،

و اگر گویم که امید دارم و امشب نیز به شوهر داده شوم و پسران هم بزیام،

آیا تا بالغ شدن ایشان صبر خواهید کرد، و به خاطر ایشان، خود را از شوهر گرفتن محروم

خواهید داشت؟ بنیای دخترانم زیرا که جانم برای شما بسیار تلخ شده است چونکه دست خداوند بر من دراز شده است.»

پس باردیگر آواز خود را بلند کرده، گریستند و عرفه مادر شوهر خود را بوسید، اما روت به وی چسبید.

۱۵ واو گفت: «ینک زن برادر شوهرت نزد قوم خود و خدا یان خویش برگشته است تو نیز در عقب زن برادر شوهرت برگرد.»

روت گفت: «من اصرار مکن که تو را ترک کنم و از نزد تو برگردم، زیرا هر جایی که روی می‌آیم و هر جایی که منزل کنی، منزل می‌کنم، قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود.»

۱۷ جایی که بمیری، میمیرم و در آنجا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کندا گر چیزی غیر از موت، مرا از تو جدا نماید.»

پس چون دید که او برای رفتن همراهش مصمم شده است از سخن گفتن با وی باز ایستاد.

۱۹ و ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت لحم رسیدند، و چون وارد بیت لحم گردیدند،

تمامی شهر بر ایشان به حرکت آمده، زنان گفتند که آیا این نعومی است؟ او به ایشان گفت: «رانعومی بخوانید بلکه مرا مره بخوانید زیرا قادر مطلق به من مرارت سخت رسانیده است.»

۲۱ من پریرون رفتم و خداوند مرا خالی برگردانید پس برای چه مرا نعومی میخوانید چونکه

خداوند مرا ذلیل ساخته است و قادر مطلق به من بدی رسانیده است.»

و نعومی مراجعت کرد و عروسش روت موآبیه که از بلا دمآب برگشته بود، همراه وی آمد، و در ابتدای درویدن جو وارد بیت لحم شدند.

روت و بوعر

و نعومی خویش شوهری داشت که مردی دولتمند، بوعر نام از خاندان الیملک بود.

۲ روت موآبیه به نعومی گفت: «را اجازت ده که به کشتزارها بروم و در عقب هر کسبیکه در نظرش التفات یابم خوشه چینی نمایم. او وی را گفت: «روای دخترم.»

پس روانه شده، به کشتزار درآمد و در عقب دروندگان خوشه چینی مینمود، و اتفاق

اوبه قطعه زمین بو عز که از خاندان الیملک بود، افتاده. ۴ واینک بو عز از بیت لحم آمده، به دروندگان گفت: «داوند باشماد.» ایشان وی را گفتند: «داوند تو را برکت دهد.»

بو عز به نوکر خود که بر دروندگان گماشته شده بود، در جواب گفت: «این است دختر موآبیه که بانعموی از یلاد موآب برگشته است، و به من گفت: تمنا اینکه خوشه چینی نمایم و در عقب دروندگان در میان بافهمها جمع کنم، پس آمده، از صبح تا به حال مانده است، سوای آنکه اندکی در خانه توقف کرده است.» بو عز به روت گفت: «ی دختر مگر نمی شنوی، به هیچ کشت زار دیگر برای خوشه چینی مروواز اینجهم مگدر بلکه با کنیزان من در اینجباش.»

۹ وچشمات به زمینی که میدروند نگران باشد و در عقب ایشان برو، آیا جوانان را حکم نکردم که تو را لمس نکنند، و اگر تشنه باشی، نزد ظروف ایشان برو و آنچه جوانان میکشند، بنوش.»

پس به روی در افتاده، او را تا به زمین تعظیم کرد و به او گفت: «رای چه در نظر تو التفات یافتم که به من توجه نمودی و حال آنکه غریب هستم.»

بو عز در جواب او گفت: «زهر آنچه بعد از مردن شوهرت به مادر شوهر خود کردی اطلاع تمام به من رسیده است، و چگونه پدر و مادر و زمین ولادت خود را ترک کرده، نزد قومی که پیشتر ندانسته بودی، آمدی.»

۱۲ خداوند عمل تو را جزا دهد و از جانب یهوه، خدای اسرائیل، که در زیر بالهایش پناه بردی، اجر کامل به تو برسد.»

گفت: «ی آقایم، در نظر تو التفات بیایم زیرا که مرا تسلی دادی و به کنیز خود سخنان دل آویز گفتی، اگر چه من مثل یکی از کنیزان تو نیستم.»

بو عز وی را گفت: «وقت چاشت اینجاییا و از نان بخور و لقمه خود را در شیره فروبر.» پس نزد دروندگان نشست و غله برشته به او دادند و خورد و سیر شده، باقیمانده را وا گذاشت. ۱۵ و چون برای خوشه چینی برخاست بو عز جوانان خود را امر کرده، گفت: «گذارید

که در میان بافها هم خوشه چینی نماید و او را زجر منماید.

۱۶ و نیز از دستها کشیده، برایش بگذارد تا برچیند و او را عتاب مکنید.»

پس تا شام در آن کشتزار خوشه چینی نموده، آنچه را که برچیده بود، کوبید و به قدر یک ایفه جو بود.

۱۸ پس آن را برداشته، به شهر درآمد، و مادر شوهرش آنچه را که برچیده بود، دید، و آنچه بعد از سیر شدنش باقیمانده بود، بیرون آورده، به وی داد.

۱۹ و مادر شوهرش وی را گفت: «مروز کجا خوشه چینی نمودی و کجا کار کردی؟ مبارک باد آنکه بر تو توجه نموده است.» پس مادر شوهر خود را از کسیکه نزد وی کار کرده بود، خبر داده، گفت: «ام آن شخص که امر روز زدا و کار کردم، بو عز است.» و نوعی به عروس خود گفت: «و از جانب خداوند مبارک باد زیرا که احسان را بر زندگان و مردگان ترک ننموده است.» و نوعی وی را گفت: «بن شخص، خویش ما و از ولی های ماست.»

و روت موآیه گفت که «و نیز مرا گفت با جوانان من باش تا همه درو مرا تمام کنند.» نوعی به عروس خود روت گفت که «ی دخترم خوب است که با کنیزان او بیرون روی و تورادر کشتزار دیگر نیابند.»

پس با کنیزان بو عز برای خوشه چینی میماند تا در وجود رو گندم تمام شد، و با مادر شوهرش سکونت داشت.

نقشه نوعی

و مادر شوهرش، نوعی وی را گفت: «ی دختر من، آیا برای تو راحت نجویم تا برایت نیکو باشد.»

۲ و الان آیا بو عز که تو با کنیزانش بودی خویش مانیست؟ و اینک او امشب در خرمن خود، جو پاک میکند.

۳ پس خویشتن را غسل کرده، تدهین کن و رخت خود را پوشیده، به خرمن برو، اما خود را به آن مردنشناسان تا از خوردن و نوشیدن فارغ شود.

۴ و چون او بخوابد جای خوابیدنش را نشان کن، و رفته، پایهای او را بگشا و بخواب، و او تو را خواهد گفت که چه باید بکنی.»

اووی را گفت: «رچه به من گفتی، خواهم کرد.»

پس به خرمن رفته، موافق هرچه مادر شوهرش اورا امر فرموده بود، رفتار نمود.
۷ پس چون بو عر خور و نوشید و دلش شاد شد و رفته، به نگار بافه های جو خوابید،
آنگاه او آهسته آهسته آمده، پایهای او را گشود و خوابید.

۸ و در نصف شب آن مرد مضطرب گردید و به آن سمت متوجه شد که اینک زنی نزد
پایپایش خوابیده است.

۹ و گفت: «و کیستی» او گفت: «ن کنیز تو، روت هستم، پس دامن خود را بر کنیز
خویش بگستران زیرا که تو ولی هستی.»

او گفت: «ی دختر من! از جانب خداوند مبارک باش! زیرا که در آخر بیشتر احسان
نمودی از اول، چونکه در عقب جوانان، چه فقیر و چه غنی، زرفتی.

۱۱ و حالای دختر من، مترس! هر آنچه به من گفتی برایت خواهم کرد، زیرا که تمام
شهر قوم من تو را زن نیکو میدانند.

۱۲ و الان راست است که من ولی هستم لیکن ویلای نزدیکتر از من هست.

۱۳ امشب در اینجا بمان و بامدادان اگر او حق ولی را برای تو ادا نماید، خوب ادا نماید،
و اگر نخواهد که برای تو حق ولی را ادا نماید، پس قسم به حیات خداوند که من آن را برای
تو ادا خواهم نمود، الان تا صبح بخواب.»

پس نزد پایش تا صبح خوابیده، پیش از آنکه کسی همسایه اش را تشخیص دهد، برخاست،
و بو عر گفت: «نهار کسی نفهمد که این زن به خرمن آمده است.

۱۵ و گفت چادری که برتوست، بیا و رو بگیری.» پس آن را برگرفت و او شش کیل جو
پیوده، بروی گذارد و به شهر رفت.

۱۶ و چون نزد مادر شوهر خود رسید، اووی را گفت: «ی دختر من، بر تو چه گذشت؟»
پس او را از هر آنچه آن مرد باوی کرده بود، خبر داد.

۱۷ و گفت: «ین شش کیل جو را به من داد زیرا گفت، نزد مادر شوهرت تهیدست
مرو.»

اووی را گفت: «ی دخترم آرام بنشین تا بدانی که این امر چگونه خواهد شد، زیرا که

آن مرد تاین کار را امر و تمام نکند، آرام نخواهد گرفت.»

ازدواج روت

و بو عز به دروازه آمده، آنجا نشست و اینک آن ولی که بو عز در باره او سخن گفته بود میگذشت، و به او گفت: «ی فلان! به اینجا برگشته، بنشین.» و او برگشته، نشست.

۲ و ده نفر از مشایخ شهر را برداشته، به ایشان گفت: «بجا بنشینید.» و ایشان نشستند.

۳ و به آن ولی گفت: «عومی که از بلا د موآب برگشته است قطعه زمینی را که از برادر ما الیلک بود، میفروشد.

۴ و من مصلحت دیدم که تورا اطلاع داده، بگویم که آن راه حضور این مجلس و مشایخ قوم من بخر، پس اگر انفکاک میکنی، بکن، و اگر انفکاک نمی کنی مرا خبر بده تا بدانم، زیرا غیر از تو کسی نیست که انفکاک کند، و من بعد از تو هستم.» او گفت: «انفکاک می‌کنم.»

بو عز گفت: «روزی که زمین را از دست نعومی میخری، از روت موآبیه، زن متوفی نیز بیاید خرید، تا نام متوفی را بر میرانش برانگیزی.»

آن ولی گفت: «می توانم برای خود انفکاک کنم مباد میراث خود را فاسد کنم، پس تو حق انفکاک مرا بر ذمه خود بگیر زیرا نمی توانم انفکاک نمایم.»

و رسم انفکاک و مبادلت در ایام قدیم در اسرائیل به جهت اثبات هر امر این بود که شخص کفش خود را بیرون کرده، به همسایه خود میداد. و این در اسرائیل قانون شده است.

۸ پس آن ولی به بو عز گفت: «ن را برای خود بخر.» و کفش خود را بیرون کرد.

۹ و بو عز به مشایخ و به تمامی قوم گفت: «ما امروز شاهد باشید که تمامی ما الیلک الیلک و تمامی ما الیلک کلیون و محلون را از دست نعومی خریدم.

۱۰ و هم روت موآبیه زن محلون را به زنی خود خریدم تا نام متوفی را بر میرانش برانگیزانم، و نام متوفی از میان برادرانش و از دروازه محلهاش منقطع نشود، شما امروز شاهد باشید.»

و تمامی قوم که نزد دروازه بودند و مشایخ گفتند: «اهد هستیم و خداوند این زن را که به

خانه تو در آمد، مثل راحیل ولیه گرداند که خانه اسرائیل را بنا کردند، و تو در افراته کامیاب شو، و در بیت لحم نامور باش.

۱۲ و خانه تو مثل خانه فارص باشد که تامل برای یهود از یبید، از اولادی که خداوند تورا از این دختر، خواهد بخشید.»
نسب نامه داود

پس بو عزروت را گرفت و او زن وی شد و به او در آمد و خداوند او را حمل داد که پسری زاید.

۱۴ و زنان به نوعی گفتند: «تبارک باد خداوند که تورا امر و زیبوی نگذاشته است و نام او در اسرائیل بلند شود.»

۱۵ و او برایت تازه کننده جان و پرورنده پیری تو باشد، زیرا که عروس است که تورا دوست میدارد و برایت از هفت پسر بهتر است، او را زاید.»
و نوعی پسر را گرفته، در آغوش خود گذاشت و دایه او شد.

۱۷ و زنان همسایه اش، او را نام نهاده، گفتند برای نوعی پسر زاید شد، و نام او را عوبید خواندند و او پدری پدر داود است.

این است پیدایش فارص: فارص حصرون را آورد؛

و حصرون، رام را آورد؛ و رام، عمیناداب را آورد؛

و عمیناداب نحشون را آورد؛ و نحشون سلهون را آورد؛

و سلهون بو عزروت را آورد؛ و بو عزروت عوبید را آورد؛

و عوبید یسی را آورد؛ و یسی داود را آورد.

قدیم ترجمہ

**The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian
language of Iran**

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on Apr from source files dated Aug
cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f